

# آئین جهاننداری یا نامه امام به فرمانروای مصر

نخست بنده خدا باش و سپس مطیع فرمان من!

این متن فرمان بنده خدا علی امیر و پیشوای مؤمنان به مالک ابن حارث اشتر است در آئین‌گام که ویرا به سمت فرمانداری مصر گماشته است، به موجب این فرمان او مأمور است که خراج و مالیات آنسامان را جمع کند و ارتش آنجا را تحت فرمان بگیرد، و بیادشمنان آن مرز و بوم نبرد کند، و در اصلاح وضع مردم آنسامان بکوشد، و سرزمینهایش را آباد گرداند.

او مأمور است که تقوی را پیشه خود سازد، و طاعت و فرمان خدا را بر طاعت و فرمان ما مقدم دارد، و از کتاب و قانون خدا پیروی نموده، بدانند که، احدی جز با پیروی از فرمان خدا سعادت مند نخواهد بود، و بدبختی و شقاوت دامن هیچکس را نخواهد گرفت مگر آنکه قانون خدا و کتاب خدا را در بوبته فراموشی سپرده، ضایع گذارد.

او مأمور است که آئین خدا را با تمام نیرو و از دست و دل و زبان یاری کند و بدانند که خدای تسمین فرموده که یاری دهند گانش را یاری و پشتیبانی کند، و گرامی دارند گان دینش را عزیز گرداند. به او فرمان میدهم که عنان تو سن نفس را رها نکند، و بهنگام شهوت دیو نفس را در بند کشد زیرا هوای نفس انسان را ساخت به کارهای زشت و امیدارد مگر آنکه خدای ترحم کند.

فرماندار مصر بدانند که بجوزه مأموریتی میرود که پیش از او

زمامدارانی بخود دیده است ، اعم از دادگر و ستمگر ، وهامانسان که امروز تاریخ درباره گذشتهها قضاوت می کند و خوب و بدکار آنها را بدیده تیزبین می نگیرد ، فردا هم درباره اوقضاوت خواهند کرد ، و کارهای ویرا با دیده انتقاد خواهند نگریدست ، آری هرچه را که تو امروز درباره آنها میگوئی فردا درباره تو خواهند گفت و چنین نیست که گفتار مردم وقضاوت تاریخ بی اثر باشد . نه ! فردا همین شهادت خوب مردم وقضاوت صحیح تاریخ بنفع صالحان و نیکوکاران ، در محکمه عدل الهی بسود آنها خواهد بود .

بنابراین بهترین ذخیره ای که فرماندار میتواند برای فردای خود بیند و زدهمان کارهای نیک و اعمال صالحی است که مبنای قضاوت تاریخ است و گر نه مدح و ثنای چاپلوسان برای زورمندان نمیتواند اثر خوبی داشته باشد .

بقیه دارد



### توضیح و تفسیر

سمت های مالک اشتر  
بموجب این فرمان ، مالک اشتر ، این وظائف را از طرف امام بعهده می گیرد : ۱- نظارت بر جمع و خرج مالیات .

۲- فرماندهی کل قوا .

۳- آموزش و پرورش مردم (واستصلاح اهلهما) .

۴- آبادانی شهرها و سرزمینهای مصر

باز هم تقوی !

همانطور که مکرر نوشته ایم امام در بیشتر نامه های سیاسی خود ، تقوی را نخستین وظیفه سیاستمداران میدانند ، زیرا سیاست بدون تقوی بر هیچ اصل و اساسی جز سودجویی و منفعت پرستی استوار نیست و از این جهت هر روز رنگی بخود می گیرد و کشتی بان راسیاست دگری می آید !

در يك اجتماع خوب اگر تقوی برای عامه مردم لازم است برای زمامداران و ارباب سیاست بمراتب لازم تر و از هر چیز واجب تر است . زیرا عامه مردم را میتوان باشمشیر قانون تاحدی سر جای خود نشانند و بر عایت اصول قانونی و اخلاقی ملزم نمود ولی وای بروزی که بگندند نمک ،

مجریان قانون و شمشیر کشان حکومت را بجه وسیله می توان ملزم برعایت عدل و داد کرد ؟

میگویند : باخواسته ملت !

و میگوئیم : و از این جاست که سیاست بصورت علمی درآمده و آنهم چه علمی ؟ بقول راسل :

علم تحقیق توده ها !

وراستی دردنیائی که بهر گونه تریاوی می توان رنگی داد و هر گونه بیدادگری را باماسکی ماست مالی کرد : ملتها ! بیچاره ها ! چه میفهمند تاخواسته ای داشته باشند ؟ و آنها که خواستند بکجارسیدند ؟

بگذریم !

نتیجه تقوی

اوراق تاریخ کهن را ورق بزنید ! آیامیتوانید جز فرزند ابوطالب امام و پیشوائی رایباید که دریک فرمان رسمی بفرماندارش صریحاً بنویسد : فرمان خدا را بفرمان من مقدم بدار ؟ مقدم داشتن درمورد اصطکاک پیش می آید ... گاه خدا فرمانی دارد و زمامدار در آنجا فرمانی ندارد . گاه زمامدار فرمانی میدهد و خداوند در آنجا امری ندارد ، و گاه فرمان زمامدار با امر پروردگار تطبیق می کند در این سه مورد تقدیم فرمان خدا بفرمان زمامدار معنی ندارد .

ولی در آنجا که زمامدار فرمانی میدهد و دستور خدا برخلاف آن است ، و یا آنجا که فرماندار دستوری دارد و خداوند هم در همان موقع فرمانی ، که زمان جز برای انجام یکی از دو فرمان وافی نیست ، در این مورد هم یکی از دو فرمان بیشتر قابل اجرا نیست !

در این دو مورد کیست که حاضر باشد رسماً دستور بدهد اول فرمان خدا . . . و بعد دستورات من ؟

- تاریخ که چنین کسی را بخاطر ندارد مگر امام علی بن ابیطالب (ع) یا هم مکتبان اواز انبیاء و اولیاء اگر بحکومت رسیده اند ! ...

و این است نتیجه تقوی و ... چرا . تاریخ گفتگوئی را از سلطان و وزیر بخاطر دارد که بدنیست شاهم بدانید .

میگویند : سلطان طغرل سلجوقی وزیر داشت بی نهایت دیندار و باتقوی ... مهمی پیش آمد که بخاطر آن شبانه سلطان را از خواب بیدار کرده بعرض رساندند ، سلطان احتیاج به مشورت با

وزیر داشت، صبح طالع نشده بود تا دمیدن سپیده صبر کرد و سپس مأموری را فرمان داد که فوری بخانه وزیر رفته او را بحضور بخواهد ...

مأمور در خانه وزیر رفت، و مأموریت خویش را با مستخدمان گفت، پاسخ شنید که وزیر بنمازخانه رفته است، و ما را جرأت آن نیست که وقت نماز و در حال نماز پیش او برویم. مأمور تا کید سلطان و فوریت فرمان را با مستخدمان بازگو کرد و آنها گفتند بنا بر این شخصاً بنمازخانه برو و مأموریت خویش را انجام ده!

مأمور بنمازخانه رفت، وزیر مشغول نماز بود، با صدای بلند مأموریت خویش را انجام داد.

وزیر بی‌اعتناء با کمال آرامش نماز خود را با انجام رساند و بتعمیق پرداخت. مأمور دوباره با صدای بلند عرض مأموریت کرد و باز هم وزیر دعاهایش را با کمال خونسردی خواند و سپس قرآن را گوشود و تا طلوع آفتاب بتلاوت قرآن پرداخت. مأمور بخود می‌جوشید و سخت مضطرب بود، و وزیر با اطمینان خاطر قرآن میخواند. آفتاب طلوع کرد، قرآن خواندن وزیر پایان یافت، مأمور گفت از پیش از صبح تا کنون سلطان در انتظار شماست و وزیر پاسخ داد برو که الآن لباس پوشیده شرفیاب می‌شوم. طولی نکشید وزیر بحضور سلطان طغرل رفت!

سلطان که از دیر کردن وزیر سخت ناراحت بود گفت مگر مأمور، فرمان ما را بشما ابلاغ نکرد.

چرا قربان! -  
 پس چرا دیر آمدی! چرا فوری اطاعت نکردی؟ -  
 وزیر گفت قربان بعرض برسانم! که من اول بنده خدایم و مطیع و فرمانبردار او و سپس چاکر و خدمتگزار سلطان طغرل!

آنوقت که مأمور سلطان رسید، من در حال انجام امر و فرمان پروردگار بزرگ بودم و در آن حال اطاعت سلطان طغرل برای من مقدور نبود، اگر چنین وزیری بدر دشما میخورد، زهی افتخار برای من! میمانم و خدمت می‌کنم! و گرنه الآن استغفایم را تقدیم میدارم!

سلطان طغرل که از این همه صراحت و پاکدلی تعجب کرده بود گفت: نه! استغما کن! ماقبول داریم اول بنده خدا باش و بعد خدمتگزار سلطان!